

موسیقی



# سیراز ساختار به معنا

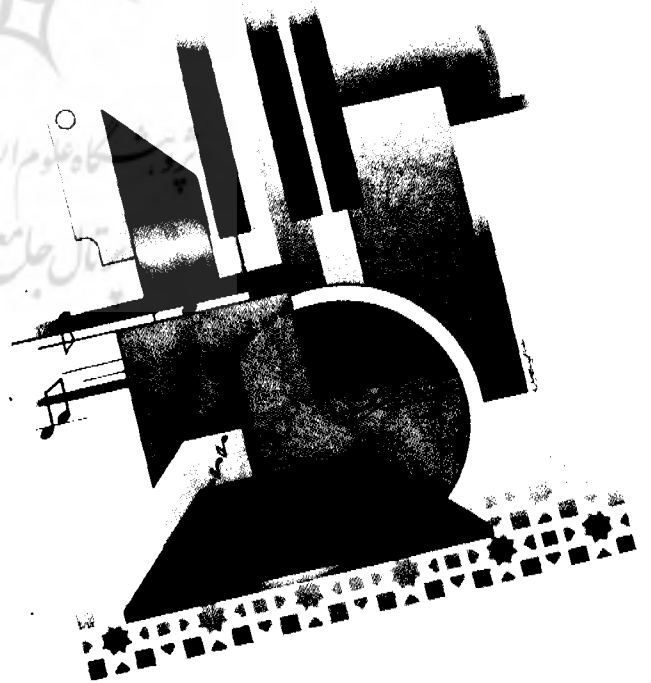
سید علیرضا میرعلی نقی

بررسی  
سه شیوه هنر تکنوازی  
در موسیقی ایران

پژوهش و گفتار مجید کیانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تهران / جامع علوم انسانی

بررسی سه شیوه هنر تکنوازی در  
موسیقی ایران (کتاب و نوار).  
پژوهش و گفتار: مجید کیانی.  
انتشارات ایران صدا، تهران،  
زمستان ۱۳۷۰.  
(نوار: ۶۰ دقیقه، تکنوازی سنتور و  
گفتار/کتاب: ۸۷ صفحه، مصور).



مجموعه مصوت بررسی سه شیوه هنر تکنوازی در موسیقی ایران، شاخصهای تغییر و تحریف - ارکان سنت موسیقی قدیم ایران را نه بهانه، بلکه بهایی قرار داده است تا ذهن شیداییان صورت اصلی این موسیقی را به صورت اصلی این هنر در زمینه‌های پیکره و محتوا و به ارکان حکمی آن، متوجه کند. چنین کاری، در یکصد سال اخیر (و بلکه به طور مطلق، برای اولین بار، سابقه نداشته است. چرا که چنین اصولی همواره از طریق تعلیم حضوری، استفاده از فرهنگ شفاهی غنی موسیقی سنتی قدیم ایران و حضور توأمان استاد و شاگرد در فضای اصیل تعلیم، انجام می‌شده است.

در زمان حاضر که دیگر هیچ یک از شرایط مطلوب برای انتقال و اشاعه فرهنگ این هنر اصیل وجود ندارد، احتیاج به متون درستی که بتوانند تا آخرین حدود امکان (امکاناتی که در حد مکتوبات است)، این وظیفه را به عهده بگیرند، بیش از پیش احساس می‌شود. این احساس و تمنای اصالت‌طلبی - چه به صورت ظاهری (که شیوع عام و خاص دارد) و چه به صورت عمیق و روشنش که اهل حقیقی آن (اهل درد زمانه ما) از شمار انگشتان یک دست نیز کمترند - فضایی ویژه را برای رشد خود می‌طلبد. شدیدترین احساسات غریزی در این گونه امور هنری، اگر قابل فیض و از صداقت تام بهره‌ور باشند، اقبال خواهند داشت که به بهشت تفکر برسند و از آن به ماوراء همه چیز، که دیدار حقیقت محض است؛ دیدار دوست و مشاهده آن وحدت جمال و جلال بی‌تعیین که مبدأ همه چیز است و لحن موسیقی خلقت سپاس از اوست که تبارک... احسن الخالقین.

موسیقیدانی می‌تواند به سرچشمه خلاقیت طبیعی، تأثیرگذار، ماندگار و اصیل دست پیدا کند که در سلوک زندگی شخصی و در تربیت ذهنی خود و در مراقبه‌ای (نه از روی اکراه و اجبار، بلکه از سرشوق سوزان درونی) که بر خود روا می‌دارد، به ساحت مقدس این دیدار رسیده باشد. تازه همین هم وقتی می‌تواند مقامی هنری در عینیت پیدا کند که آن عزیز، در تسلط به صناعت کار و استادکاری خود به حد اعلا باشد و بتواند این دورا با یکدیگر ترکیب کند و از آن به زبانی برسد که غلغله گنبد افلاک پر از صدای اوست. این است طرح کلی چهره موسیقیدان ایرانی که در دهه‌های اخیر، حالتی اسطوره‌ای پیدا کرده و چه قدر موسیقی ما، وجدان هنری ما و درون از او بی‌خبر ما، به چنین حجت‌های زنده و بیدارگری نیاز دارد.

با اینکه فرهنگ موسیقی ایرانی، سرشار از حالت و ماهیت انسانی است، هیچ‌گاه انسان‌مدارانه نیست. انسان، در این گستره، در اوج ارتقای مقام و مرتبت انسانی - هنری، شایسته نگهداری امانتی می‌شود که درک آن امانتداری، نه پایان بلکه آغاز راه اوست. یعنی، تعلیم و تعلم در عین مراقبه و رعایت هزار نکته باریکتر از مو، و درک اینکه چه میراث عظیم و چه مجموعه شکننده و ظریفی را باید پاس داشته شود. آن موسیقی که با یک اشاره کوتاه، یک «ریز» ناقص، یک «تحریر» کوتاه‌تر یا بلندتر از معمول... تمام پیکره‌اش درهم می‌ریزد و هر لحظه بیش از پیش، نشان می‌دهد که راه تا چه اندازه خطرناک و صعب است و نیاز به استاد، چه قدر حیاتی!

نگارنده، نه به عنوان کارشناس این

موسیقی، بلکه به عنوان حاشیه‌نشین عاشق که دلمشغولی روز و شبش، پرداختن به این هنر است، هر روز، بیشتر از روز پیشین، به این نتیجه رسیده است که سخن گفتن درباره صور تأویلی، بنیانهای اندیشگی و مبانی حکمی این هنر والا، در سطح (یا عمق) قابل توجهش، چه قدر مشکل و گاه بی‌موقع است. علی‌رغم خیلی از خرده‌گیریهایی که دارندگان عقل متعارف (و غیر متعارف) غریزه، عوام‌طلبان و غریزه‌پرستان دانشمندنا، می‌توانند به این حرف بگیرند، باید اعتراف کرد که در جوه نامبرده، نسبت به هشتاد الی یکصد سال پیش، بسیار بسیار عقب هستیم و میراث فکری - فرهنگی خود را به نحو تأسف‌آوری از کف داده‌ایم. اساتید عالی مقام و زبده‌مان، همگی از میان رفته‌اند و این دو سه عزیزی که در سطوح مختلف به انتقال و آموزش این میراث عزیز مشغول هستند (و امید است وجودشان مصداق الغادر کالمعدوم نباشد)، به حد قدما نرسیده‌اند - چه از لحاظ تسلط بر صناعت اجرا و چه ماهیت فردی، که دو روی یک سکه در این هنر هستند. فضا نیز به کلی خراب و مخدوش است، تا آنجا که هر حرفی، نتیجه‌ای برعکس می‌دهد. از تهمت‌ها، افتراها و کج‌فهمی‌های معمول که بگذریم، خود این «مکتوب و مدون کردن اصول تفکر» نیز شك و ترس به دل انسان می‌اندازد: شك و ترسی که کمترین نتیجه‌اش، کج فهمی و برداشت غلط مخاطبین آشفته حال امروز، از این مسائل دقیق و ظریف است. از طرف دیگر، زندگی و تأمین معیشت امروزه بسیار مشکل است. غم فرزند و نان و جامه و قوت، دیگر جایی برای اندیشیدن به ملکات

انسانی و ملکوت الهی برای بعضی‌ها باقی نگذاشته است. مهمتر از همه، تحریف و آشفتگی گسترده‌ای که در زبان فارسی وارد شده و انتقال و درک مفاهیم را تا مغز استخوان دچار اغتشاش کرده است، بزرگترین مشکل در این کار به شمار می‌آید. کلمه که در فرهنگ ما مقدس بود و هیچ‌گاه «باری به هر جهت» به کار برده نمی‌شد، از فرط رواج مصرف بی‌رویه چنان به ابتذال کشانیده شده که دارد عرصه سکوت را هم آلوده می‌کند. فرهنگ ما در هشتاد سال اخیر، بعد از مشروطیت، تاوان بسیاری از چیزها را پرداخته و گویا این پرداختها هنوز تمام نشده است. تاوان تحریف و به ابتذال کشانیدن زبان گفتار، زبان نوشتار، زبان موسیقی و زبان نقاشی، تاوان عمرهای تلف شده، نیروهای ذهنی بر باد رفته و استعدادهایی که با مختصر ارشادی می‌توانستند به بار بنشینند و گل بدهند، ولی به دار رفتند و به خار نشستند. این تمنای اصالت خواهی و بازیابی مبانی سنتی - هرچند به صورت احساسات‌گرا و غریزی - پاسخی است به این خسران دنیا و آخرت؛ پاسخی که هرچند غریزی است؛ صدیق و درآلود است و رنگی از بازگشت به اصل دارد.

هر روز بیش از پیش، معلوم خاطر می‌گردد که: «... هیچ چیز نباید گفت، جز چیزی که باید گفت». اساس موسیقی ما در اجرا نیز همین است و ابتذال صوتی امروز - که دکانداری‌های عرفان بازی نیز به آن علاوه شده - ثابت می‌کند که چه قدر ازان سر منزل اصلی، دور افتاده‌ایم. قدما در تعلیم موسیقی، نخست شاگرد را حکمت و اخلاق می‌آموختند و حالا فقط بر تخلیه

عصبی احساسات (یا تظاهرات احساساتی) تکیه می‌شود. در این میان، حال و روز موسیقی از همه زارتر است. این هنر بسیط و بسیار حسی (که خیلی راحت می‌تواند به قعر درّه احساسات‌گرایی بغلند) که سهل‌الوصولی ظاهری‌اش با صعب‌الوصولی باطنی‌اش، به یک اندازه است، بسیار بیشتر از سایر هنرها، مثل شعر، نقاشی و... به دست اجامر موجه الظاهر افتاده و ملعبه واقع می‌شود. پدیده‌ای که منحصر به امروز نیست و سابقه دیرین تاریخی دارد. فقط امروزه قبح و کراهتش ریخته و جایگاهی را غصب کرده است که در قدیم پیران استاد و حجت‌های نام در موسیقی نیز بعد از سپید کردن مو و به اثبات خاص و عام رساندن هنرشان، برآن می‌نشستند - آن هم با احتیاط - و هیچ وقت ادعا نداشتند که طاووس غلیبن شده هستند.

اگر برای سایر مسائل هنری، محتاج به کار شدید و تعهد و صرف نیروهای جسمی، روحی - مالی و... هستیم، در موسیقی ما به جهات مختلف، این موضوع بسیار حادثتر است و در زمینه‌هایی، موارثی را عملاً برای همیشه از دست داده‌ایم. مشکل اصلی، در عدم توجه دقیق به موسیقی است و این که همیشه - حتی در آبرومندترین جایگاه خود - هنری حاشیه‌ای و به عنوان «مفرح الدماغ» شناخته شده است. در حالی که درست برعکس این است. فعلاً که الحمدالله اسباب‌بازی برادران لومیر دنیا را تسخیر کرده و ما را نیز هم، این صنعت که با همه کارایی و ظرفیت و والایی خود، هیچ ریشه‌ای در فرهنگ و تفکر و تمدنهای سنتی مانند ایران ندارد و به قول آن شوریده: «جهان

غلبه بصر بر سمع است، بدون آن که بصیرتی در کار باشد».

هر روز، روشنتر از قبل، این موضوع مرکوز ذهن می‌شود که برای هرگونه بازیابی و تعمق در بحر تفکر فرهنگ و هنر قدیم، محتاج به بازیابی، شرح، تدوین و کتابت آن بخش از مبانی هستیم که در درجه اول، صرفاً جنبه فنی - صنعتی (Technical) داشته باشد. در جهانی که بزرگترین گناه ذهن، «غیر علمی» بودن است، برای دلالت بر حرف خویش، جز از همان راه نمی‌توان رفت. وانگهی، ما برآنیم که انتزاعی‌ترین و حسی‌ترین اقوال نیز در پایین‌ترین سطح توضیحی خود، بنیانی علمی (نه به معنای غربی‌اش) و حسی (نه احساساتی) دارد. روح حکمت و تفکر موجود در هنرهای سنتی ایران (به خصوص موسیقی و شعر که توأمان یکدیگرند)، در پیکره (Form) و ساختار آن، به روشنی هرچه تمامتر منعکس است. در اینجا به جای این که از مؤثر پی به اثر برده شود، از اثر پی به مؤثر برده می‌شود. اگر ما حکمت و علم تأویل می‌آموزیم که مبانی ساختاری محتوایی هنرهای قدیم خود را بازیابی کنیم، می‌توانیم در عین حال، به شرط تسلط بر علم متعارف و صداقت، از راه تحلیل روشن و تعمق دقیق در همان پیکره (ها)، آهسته‌آهسته به مبانی حکمی - تأویلی آنها دست یابیم. مجموعه «سه شیوه ...» دستاورد این کار است؛ کار استادی عزیز، شریف و سراپا تعهد و برخاسته از نیازی که هیچ‌گاه نمی‌توان گفت غریزی است.

در این دستاورد که گفتار و شنیدار (کلام و موسیقی) توأم شده و تا آخرین حدود امکان، به رهیابی‌های ذهنی کمک می‌کند، دو

بخش و سه فصل هست که در ۲۵ و ۲۶ مهر ماه ۱۳۶۹، در سالن تئاتر شهر تهران برگزار شد. استقبال خارج از انتظاری که به دنبال آورد، انگیزه اولیه تولد این مجموعه شد. متن اولیه سخنرانی - که به صورت یک دفترچه چهل برگ بود - در شب دوم، توسط یکی از دست اندرکاران شناخته شده، و بدون هیچ گونه اطلاعی، به وام برداشته شد و دیگر هرگز مسترد نگردید! به ناچار، متن از نو نوشته شد و در کنار آن، ضبط نوار و سایر امور مربوط، بانظارت شخص مؤلف انجام شد. غیر از بازنویسی متن به صورت سخنرانی، که در کتاب، حجمی حدود دوسه برابر سخنرانی یافت و توضیحات، یا نوشته‌ها، تصاویر و فهرستهای راهنما بر آن افزوده شد. فهرست اجمالی مسائلی که در این کتاب برای اولین بار در تاریخ مکتوبات موسیقی ایرانی، به روشنی و وضوح، شرح شده به قرار زیر است:

احساساتیگرایی در موسیقی جدید (به شیوه تحریف شده) / احساس در هنر / ارتباط بین موسیقی سنتی و نقاشی سنتی ایران / استاد و نقش آن در هنر سنت و موسیقی ایران / اندیشه در هنر سنت / ایستایی در هنر / بدیهه سرایی (مقید و غیر مقید) در انواع موسیقی ایران / تأثیرپذیری فرهنگ موسیقی سنتی ایران از فرهنگهای بیگانه / تحریف در ارکان موسیقی سنتی (سازها، فواصل و...) / تحول در موسیقی سنتی ایران / نقش تفکر در موسیقی سنتی ایران / تقلید در هنر سنت و موسیقی ایران / ساختار جمله بندی در ردیف سنتی ایران / شیرین نوازی / غرب شیفتگی / فرهنگ مکتوب و فرهنگ مصوت / قریبه سازی در واژگان موسیقی

سنتی ایران / انواع موسیقی (علمی، نوین، تجارتي و...) / نوآوری و تحول در موسیقی امروز / مفهوم اجمالی هنر و معنای آن در موسیقی سنتی ایران / و... مطالب دیگر. متن کتاب، هشت بار بازنویسی شد تا در حدی فصیح و روشن، سالم و بدون لکن، بتواند رساننده پیام و محتوای اندیشگی این هنر مهجور و مظلوم باشد. کار عاشقانه ای که متأسفانه توفیق انجام نظایر آن در شرایط زندگی امروز، میسر نیست و نمی دانم آیا روزگار اجازه می دهد که در همین حد هم بماند یا نه؟ انتخاب عکسها توسط مؤلف اصلی کتاب انجام گرفته و تنها موردی است که سلیقه بازنویس، اصلاً دخیل نبوده است. کتاب از کم غلطترین متون چاپ شده موسیقی ایرانی است. حتی لی آت و صفحه بندی نیز تا حدود زیادی پیرو ضرباهنگ اندیشگی هنر سنتی و نحوه بیان آن در موسیقی است (سکوتهای بین هربخش جملات پاراگرافها، برجستگی نخستین کلمات در شروع، عمق معنایی و جهت محتوایی کلمات و...)، از آنجا که ما در نخستین پله های بازیابی های خود هستیم، نمی شود انتظار داشت که کشف و کرامتی در میان باشد. بخصوص هنگامی که همان عمق و دقت و جهت کلمات نیز فراموش می شود و هنگام به کاربرد اصطلاحاتی چون «فلسفه هنر» (به جای حکمت هنر) و «ارزش» فلان موسیقی و نظایر اینها که از پرت افتادگی مان حکایت می کند و اینکه تا چه حد به راهنما محتاج هستیم.

درك درست از مسائلی که بالاتر از حدود متعارف عادی و عادت‌مندیهای معمول قرار دارد، احتیاج به مایه گذاشتن از همه چیز دارد و نیاز حقیقی (نه ساختگی) درونی

است که کشف حقیقت، برایش تفنن و تفریح نباشد، بلکه مسئله اصلی زندگی باشد. هرکتاب و نوار و حتی استاد نیز در این راه، نه به عنوان خود راه یا مقصد، که به عنوان چراغی فرا راه است. امید که چراغهایی از این دست، افزونتر و فروخته تر باشند؛ با ویرایش و پیرایشی بهتر، و ظاهری که مانند باطنش پاک و آبرومند باشد - چه در محتوای چه در طرح روی جلد - که مثلاً وقتبسی صحبت از سنت و هنر قدسی و تأویل و... است، ما را به یاد نمایشگاههای دو سالانه و طرحهای کامپیوتری عصر نظام نوین جهانی و «شاهکارهای» جوجه گرافیستهای مدعی نیندازد. هر قامتی را لباسی در خور است و برخلاف قول مشهور، همیشه هم هرچه هست از قامت ناساز و بی اندام ما نیست. □